



اول

این چه تنگنایی است که انسان فرهیخته روزگار ما در آن گرفتار آمده است؟ روزگاری است بس عجیب! اما نه از آن رو که راه نمی‌نماید، بلکه از این رو که این همه راه پر شمار پیش رو می‌گذارد؟ و نه من، که تو نیز حیرانی و سرگردان، که کدام راه را برگزینی و بر کدام راهوار بنشینی. یکی است که تو را از ملکوت می‌خواند و بسیاریند راههایی که ملکوت را نشان می‌دهند و تو نمی‌دانی کدام نمود تو را به آن بود می‌رساند. دلت مضطرب است و چشمانت نگران که مبادا راه گم کنی و به ملکوت نرسی.

دوم

و در این میان، دینداران فرهیخته گرفتارترند: هم درد دین دارند و هم سودای دانایی؛ هم به دانسته‌های دینی‌شان دلبسته‌اند و هم به بایسته‌های روزگارشان وابسته. هستند دیندارانی که فارغ از هر چه که در پیرامونشان می‌گذرد، دل در گرو آموزه‌های دینشان سپرده‌اند و صد البته به گمان خود راه به جایی هم برده‌اند و شاید هم برده باشند. اما هستند شماری نیز که نمی‌توانند از دانشها و بینشهای روزگار خویش فارغ باشند و از دردهای انسانِ معاصر بی‌خبر. گفته‌اند و بارها آزموده‌ایم که مرزهای جغرافیایی می‌توان بست اما مرزهای فکری را هرگز. به راستی آیا می‌توان ندید و نشنید؟ آیا می‌توان نگشت و نجست؟ چگونه در این بازار بی‌توجه به دیگر کالاها، می‌توان کالای خود را برتر شمرد؟ آیا بی‌شناختِ دیگر معروضات می‌توان از عریضه خود دفاع کرد؟ چگونه می‌توان از بلندمرتبگی باورهای خود سخن گفت، بی‌آنکه جانب نازل و مرجوح را شناخت؟ مگر نه این است که مزیت، فرع تمایز و امتیاز است، و تمایز و امتیاز مبتنی بر قیاس و سنجش، و بی‌شناخت هرگز نتوان سنجید و نلغزید.

سوم

و چون ذهن خود را به معرفت عصر خود بسپاری، به یقین به معرفتهای پیشین و درونی خود نگاهی دیگر خواهی داشت؛ مگر می‌توان نگاه درون را از تأثیرات نگاه بیرون مصون داشت. اگر حتی به مدد منطق بتوان مانعی در برابر هجوم اندیشه‌های بیرونی نهاد، اما به تجربه و به حکم روانشناسی نمی‌توان از آثار آنها گریخت، و اگر چنین باشد، چگونه می‌توان گوهر ایمان را پاس و حرمت دین را نگاه داشت؟ چگونه می‌توان از لذت مؤمن بودن و دلدادگی به حقیقتی پرستیدنی دست شست؟ چگونه می‌توان آرامش و سکون اهل ایمان را دید و حسرت آن را نداشت؟ و نیز در میان انبوه داده‌های دوران جدید، چگونه می‌توان به یقین دست یافت؟ مگر نه این است که یقین کم‌یاب‌ترین کالای دنیای جدید است و آرامش نایب‌ترین گوهر آن؟

چهارم

در چنین آوردگاهی است که قدرت ایمان را و ظرفیت فاهمه انسان را باید آزمود و آنها که آزموده‌اند، بر این باورند که ایمان رسوخ یافته در جان، در برابر توفانهای سهمگین نیز می‌ایستد و هر قدر پیش رویش صفها بیارایند و ذهنها را بیالایند، شفافتر می‌شود و ماندگارتر: و ما زادتهم الاّ ایماناً.

پس، از هجومها نهراسیم و از رو آوردن به دیگر آموزه‌ها و منظومه‌های فکری و دینی اندیشناک نشویم و بدانیم که خدا حافظِ ایمانهاست و ایمان زیور همیشگیِ جانها و آنان که از سر گوهر طلبی، دل به دریای معارف زده‌اند، استوارتر بر ایمان خود پای می‌فشرند و خود مأمّن و ملاذبی شمار انسانهای حقیقت‌جو می‌شوند.

و توفیق از اوست و تکیه و اعتماد بر او.

سردبیر

